

چرا مردم علی را رها کردند؟



عمل نمی‌کند یا اینکه می‌داند شایستگی فلان سمت و مقام را ندارد و لیاقت و شایستگی از آن دیگری است، ولی با ده-ها حيله و تزوير و ... حق او را غصب می‌کند؛ چنان که خود خلفاء می‌دانستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر حضرت علی علیه السلام را برای جانشینی خود معرفی کرده است و تبریکات عمر را در قالب واژه «بِخٍ بَخٍ لک یا علی ...»^۱ ضبط کرده‌اند یا اینکه

۱. به به بر تو ای فرزند ابوطالب که از این پس در هر صبح و شام مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.

سؤال: با توجه به اینکه مردم می‌دانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام را برای جانشینی خود انتخاب کرده، چرا حضرت علی علیه السلام را رها کردند و یار و یاور دیگر خلفاء شدند؟

پاسخ:

۱. وجود هوای نفس

صرف دانستن غصب ولایت از طرف خلفاء نمی‌تواند مردم را از خلفاء دور کند؛ زیرا خیلی وقتها انسان می‌داند که تکلیف و راه و روش رسیدن به معبود چیست، اما در عین حال به تکلیفش

عمر در باره بیعت با ابابکر می گوید: «بیعت با ابابکر کاری بی رویه و اتفافی و بدون تدبیر بود ... پس هر کس این اشتباه را بکند، او را بکشید!»^۱ ولی با این حال منصب و مقام خلافت را از او گرفتند.

بنابراین، به همان دلیلی که خلفاء حق علی علیه السلام را غصب کردند، با آنکه می دانستند خلافت حق علی علیه السلام است، بعضی از مردم هم با اینکه می دانستند خلفاء غاصب حق علی علیه السلام می باشند، در زیر بیرق غاصبان رفتند.

ابو حامد محمد بن محمد غزالی از علماء بزرگ اهل سنت می نویسد: «همه اجماع و اتفاق بر متن حدیث دارند که در خطبه روز غدیرخم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولا و آقای او هستم، بعد از من علی مولى و آقای اوست. عمر فوری مبادرت به تظاهر کرد و تبریکات لازمه را در ضمن بیخ بخ لک یا علی تقدیم کرد. پس نفس

اماره بر آنان غلبه کرد و حب ریاست و جاه طلبی عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب کرد و در سقیفه به خلیفه تراشی پرداختند و جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و به قهقرا برگشتند، قرآن را پشت سر انداختند و احکام و سنت پیامبر را ملعبه خود کردند.»

بعد اشاره می کند به جریان مخالفت کردن عمر از آوردن قلم و کاغذ برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نشان می دهد آنهایی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با فرمایش آن حضرت مخالفت کردند، کار تازه ای نکردند.

در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم مخالفتها کرده بودند، مثل: مخالفت از حضور در نسرک اسامه و ... سپس غزالی می نویسد: «دین را به دنیا فروختند و چه زشت معامله ای کردند...»^۲

۲. سر العالمین و کشف ما فی الدارین، ابو حامد

الغزالی، مکتبة الثقافة الدینیة فی النجف الاشرف،

ج ۴، ص ۲.

۱. زندگانی امیر المؤمنین، سید هاشم محلاتی،

دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ ششم، ص ۷۶.

۲. عدالت خواهی علی علیه السلام

بسیاری از مردم تحمل عدالت و عدالت خواهی علی علیه السلام را نداشتند؛ چرا که عده زیادی از آنها رشد یافته در جامعه تبعیضی بودند و می‌دانستند با حاکمیت علی علیه السلام راه منافع نامشروع آنها بسته خواهد شد.

در احتجاج طبرسی آمده است: «... امام علی علیه السلام فرمود: حالا که اقرار کردید و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای شما آشکار شد، از خدای یکتا پرهیزید! ... حق را به اهل آن رد کنید و پیرو سنت پیامبر شوید! ... پس خلافت را به کسی که شایسته آن است بسپارید که حق اوست...»

به وسیله چشم و ابرو با یکدیگر رمزهایی رد و بدل کردند و به مشورت پرداختند و بالاخره گفتند: ما مقام و موقعیت او را منکر نیستیم. او از همه شایسته‌تر به خلافت است، ولی مردی است که هیچ کس را بر دیگری برتری نمی‌دهد. اگر او به خلافت برسد، شما و

دیگران را به یک چشم نگاه می‌کند و برای او مساوی و برابری؛ اما اگر عثمان به خلافت برسد، خواسته شما بر آورده است. او آنچه که شما تمایل دارید، انجام می‌دهد و خلافت را به عثمان واگذار کردند.»^۱

شهید مطهری رحمه الله تحت عنوان «آغاز کناره‌گیریها و بهانه‌گیریها» می‌نویسد:

«روز دیگر آنها که می‌دانستند مشمول حکم علی علیه السلام [یعنی باز پس‌گیری بیت المال و عدل گستری او] خواهند شد، آمدند و به کناری نشستند و مدتی با هم مشورت کردند. نماینده‌ای از طرف خود فرستادند ... آمد و اظهار داشت یا ابوالحسن! خودت می‌دانی که همه ما که اینجا نشسته‌ایم، به واسطه سوابقی که با تو در جنگهای اسلام داریم، دل خوشی از تو نداریم و غالباً هر

۱. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۱۰؛ مناظرات

امامت و رهبری، موسی خسروی، ج اول،

مطبوعاتی اسلامی، ج ۳، ص ۱۱۸.

کدام از ما یک نفر داریم که در آن وقتها به دست تو کشته شده، ولی ما از این جهت صرف نظر می‌کنیم و با دو شرط حاضریم با تو بیعت کنیم: یکی اینکه عطف بما سبق نکنی و به گذشته هر چه شده کاری نداشته باشی. بعد از این هر طور می‌خواهی، عمل کن. دوم آنکه قاتلان عثمان را که الان آزاد هستند، به ما تسلیم کن که قصاص کنیم و اگر هیچ کدام را قبول نمی‌کنی، ما ناچاریم برویم شام و به معاویه ملحق شویم.

فرمود: اما موضوع خونهایی که در سابق ریخته شده، خونی نبوده که به واسطه کینه شخصی ریخته شده باشد، اختلاف عقیده و مسلک بود؛ ما برای حق می‌جنگیدیم و شما برای باطل... اگر اعتراض دارید و خونبھایی می‌خواهید، بروید از حق بگیرید که چرا باطل را در هم شکست و نابود ساخت. اما موضوع اینکه من به گذشته

کاری نداشته باشم و عطف به ما سبق نکنم، در اختیار من نیست. وظیفه‌ای است که خدا به عهده من گذاشته. اما موضوع قاتلین عثمان، اگر من وظیفه خود می‌دانستم که آنها را قصاص کنم، خودم همان دیروز قصاص می‌کردم... آنها هم حرکت کردند و رفتند و تصمیم خود را بر مخالفت و دشمنی، یک طرفی و علنی کردند.^۱

۳. حسادت و کینه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام

ابن ابی الحدید پس از اشاره به این نکته که مردم در صفین، منتظر بودند تا حضور عمار را در یک جبهه، معیار حدیث آن جبهه بدانند، می‌نویسد:

«تعجب از این مردم است که عمار را به عنوان ملاک حق و باطل می‌پذیرند، اما خود علی را که پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث ولایت را در باره‌اش فرمود و

۱. بیست گفتار، شهید مطهری رحمه الله،

انتشارات صدرا، چاپ پنجم، ص ۱۷.

نیز فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ» معیار قرار نمی‌دهند. دلیل این مطلب آن است که تمامی قریش از همان آغاز در پوشاندن فضائل او، فراموش کردن یاد او، محو خصائص او و حذف مرتبت والای او از سینه‌های مردم کوشیدند.^۱

این عالم اهل سنت تحلیل جالبی نیز از علل بغض قریش نسبت به امام علی علیه السلام به دست می‌دهد و می‌نویسد: «یک بار کسی از امام علی علیه السلام می‌پرسد: به اعتقاد شما اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرزند پسری می‌داشت که بالغ و رشید بود، آیا عرب حکومت خود را به او می‌سپرد؟ امام پاسخ می‌دهد: اگر جز آنچه من می‌کردم، انجام می‌داد، او را می‌کشتند. عرب از کار محمد صلی الله علیه و آله متنفر بود و نسبت به آنچه خداوند به او عنایت کرده

بود، حسادت می‌ورزید... آنها از همان دوران پیامبر صلی الله علیه و آله کوشیدند تا کار را پس از رحلت آن حضرت از دست اهل بیت خارج کنند. اگر نبود که قریش نام او را وسیله‌ای برای سلطه خویش قرار داده و نردبان ترقی خود می‌دید، حتی یک روز پس از رحلت آن حضرت خدا را نمی‌پرستیدند و به ارتداد می‌گراییدند... در این شرایط فرزند پسر چه می‌توانست بکند! می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به خاطر خویشی به خود نزدیک نمی‌کرد، بلکه برای جهاد و نصیحت چنین می‌کرد.»^۲

ابن ابی الحدید می‌نویسد: «من از ابو جعفر نقیب [یحیی بن ابی زید] پرسیدم: شگفتی من از علی است که چگونه در این مدت طولانی بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده ماند و با وجود آن همه کینه‌های قریش جان سالم به در برد؟ ابو جعفر به من گفت: اگر او خود را تا به آن اندازه کوچک نکرده و

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۷ ق، ج ۸، ص ۱۸؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، انتشارات انصاریان، صص ۵۵ - ۵۶.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، صص ۲۹۹ - ۳۰۰.

کنج انزوا نخزیده بود، کشته شده بود؛ اما او خود را از یادها برد و به عبادت و نماز و قرآن مشغول کرد و از آن ذی اول خود خارج شد و شمشیر را به فراموشی سپرد؛ گویی چون کسی که توبه کرده، به سیر در زمین پرداخته و یا راهب در کوهها شده بود ...»^۱

۴. جهالت و نفهمی

در رأس این گروه، خوارج بودند. شهید مطهری رحمه الله می نویسد:

«خوارج از فرق اسلامی هستند. گو اینکه طبق عقیده ما آنها کافرند، اما آنها خود را مسلمان می دانستند، بلکه فقط خودشان را مسلمان می دانستند ... هیچ کس ادعا نکرده که خوارج به اسلام عقیده نداشته اند، بلکه همه اعتراف دارند که آنها شدیداً و با تعصب زیادی به اسلام معتقد بودند. خصلت بارز اینها دوری شان از فکر و تعقل است. خود علی علیه السلام که از آنها نام می برد، آنها را مردمی معتقد، ولی جاهل و قشری

معرفی می کند. مردمی بودند متعبد، شب زنده دار و قاری قرآن، اما جاهل و سبک مغز و کم تعقل و بلکه مخالف فکر و تعقل در کار دین ... در مورد خلافت معتقد بودند لزومی ندارد یک نفر خلیفه باشد، قرآن هست، مردم به قرآن عمل کنند.

ابن ابی الحدید می گوید: بعد که دیدند نمی توانند بدون زعیم و رئیس باشند، از این عقیده عدول کردند و با عبدالله بن وهب راسبی که از خودشان بود، بیعت کردند. همان طوری که مقتضای کم عقلی و سبک مغزی است، بسیار در عقائد خودشان تنگ نظر بودند. اکثر خوارج همه فرق مسلمین را کافر می دانستند، با آنها نماز نمی خواندند... به آنها زن نمی دادند و از آنها زن نمی گرفتند...»^۲

بالاخره کج فهمی این گروه به جایی رسید که حضرت علی علیه السلام را به شهادت رساندند. شهید مطهری رحمه

۱. همان، ج ۱۷، ص ۶۲.

۲. بیست گفتار، شهید مطهری، ص ۴۰.

الله می نویسد: «... عبدالرحمن بن ملجم خارجی مذهب بود. همان طوری که خود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود، هیچ گونه کدورت شخصی و نارضایتی بین او و امیر المؤمنین علیه السلام نبود. امیرالمؤمنین علیه السلام احسانها به او کرده بود، ولی این مرد بی باک، طبق عقیده خارجی خود معتقد شده بود که علی علیه السلام کافر شده.»^۱

«... ابن ابی الحدید می گوید: بیا و تعجب کن از تعصب در عقیده که اگر توأم با جهالت شود، چه می کنی! می گوید: اینها این شب را انتخاب کردند؛ چون شب عزیز و مبارکی بود و شب عبادت بود. خواستند این جنایت را که از نظر آنها عبادت بود، در شب عزیز و مبارکی انجام دهند... با اینکه اینها رسماً علی را تکفیر می کردند، ولی او به همین جهت که اینها جاهل اند، سهمیه آنها را از بیت المال قطع نکرد ... اینها در اثر شدت عملی که به خرج می دادند، وحشت عجیبی ایجاد کرده بودند. جمله

تعجب از این مردم است که عمار را به عنوان ملاک حق و باطل می پذیرند، اما خود علی را که پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث ولایت را در باره اش فرمود و نیز فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ» معیار قرار نمی دهند.

«لا حکم الا لله» دلها را پر از وحشت می کرد.»^۲

عمر بن عبدالعزیز در باره نفهمی مردم عصر امام علی علیه السلام می گوید: اگر این مردم نفهم از آنچه ما در باره علی علیه السلام می دانستیم، آگاه بودند، دو نفرشان از ما متابعت نمی کردند.»^۳

۲. همان، ص ۴۷.

۳. ربیع الابرار و نصوص الاخبار، ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری، قم، افست رضی، ۱۳۶۹ ق، ج ۱، ص ۴۹۹.

۱. همان، ص ۴۶.